

از : سیدمحمدعلی جمالزاده - زنو

خلفیات ما ایرانیان (قسمت هشتم)

« آینه گر عیب تو بنمود راست
خودشکن ، آئینه شکستن خطاست »

بزد من آن کس نکو خواه تست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عیبش نگویندیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سقمونیا لایق است
ز دشمن شو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید بچشمش نکوست
وبال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چمخوش گفت آن مرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش

پاره‌ای از آنچه بعضی از خودمانیها درحق
هموطنانشان گفته‌اند

- ۱۰ -

عارف (ابوالقاسم) قزوینی شاعر و تصنیف‌ساز بسیار عزیز و
مشهور ما نیز دربارهٔ هموطنانش سخنان و اشعار بسیار دارد که دال بر دل
پردرد آن رادمرد دوست داشتنی است و از آن جمله است :

ایماتی از غزل «قحط الرجال» (باید دانست که این سخنان وادبیات مربوط بزمان گذشته است) :

قحط الرجال گشت در ایران که از ازل
گوئی که هیچ مرد در این دودمان نبود
جز اجنبی و خائن و بیگانه محرمی
در آستان شاه ملک پاسبان نبود
در اجنبی پرستی ایرانی آنچنان
داد امتحان که بهتر ازین امتحان نبود
ز اول بنای مجلس آزادی جهان
شرمنده تر ز مجلس ما پارلمان نبود
ایران بروزگار تجدد چه داشت ، گر
مفتی و شیخ و مفتخور و روضه‌خوان نبود

از قطعه‌ای که در دیوان عارف (۱) در تحت عنوان «هیئت کابینه تکیه دولت» آمده است .

شده است هیئت کابینه تکیه دولت
که شمر دیروز امروز میشود مختار
عروس قاسم روزی رقیه میگردد
لباس مسلم میپوشد عابد بیمار
همان که هنده شدی گاه میشود زینب
یزید هم زن خولی شود چو شد پیکار
فغان و آه ازین مردمان بی ناموس
امان ز مسلك این فرقه کله بردار
کس ندیده که يك نو عروس صد داماد
کجا رواست که تا بین یکی و صد سردار

ایبائی از قطعه‌ای خطاب به علی بیرنگ از دوستان یکرنگ عارف :

با که توان گفت درد خویش درین ملک
عالم و جاهل بیک ردیف درانظار
ملت وجدان کش و زبون وریا کار
باربر انگلیس و کارگر روس
لعن بر اشراف مفتخوار کن و لعنت
هیز طبیعت ، محیط فاسد و مسموم

وز که توان بود امیدوار ، علی جان
خادم و خائن بیک قطار علی جان
باربر غیر و بردبار ، علی جان
مردم بی قدر و اعتبار ، علی جان
بر پدر شیخ لاشخوار ، علی جان
بشکنند این چرخ کهنه کار ، علی جان

- ۱۱ -

باز در «شفق سرخ» (شماره ۶ شهریور ۱۳۱۱ ش .) مقاله دیگری بقلم نامور بیچاپ رسید و چند جمله آن مقاله درباره اخلاق هموطنان ازینقرار بود :

«... در گرداب نمایم و قبایح مستغرقند و پای بند
هیچیک از ملکات اخلاقی نیستند و بشئون و مقدسات فردی
و اجتماعی اعتنائی ندارند و جز پر کردن کیسه و اطفاء شهوات
مشغوم از زندگی چیزی نمیفهمند . دروغ میگویند ، فریب
میدهند ، مانند خاکشیر بهر مزاجی میسازند و در مقابل
هر باری تسلیم میشوند و این کار را زیردستی و زرنگی
میدانند . حقایق را زیرپا گذاشته و برای استرضاء خاطر
کسی که خودرا محتاج بوی و آورا قوی تر از خود تصور
میکنند «بله قربان ، بله قربان» و «صحیح است ، صحیح است»
میگویند و از خود رأی و اختیاری ندارند . امروز از یک
چیز تعریف میکنند و فردا بالحن زنده‌ای همان چیز را تکذیب
مینمایند و مبالغه را در تعریف و خوش آمدگویی بجائی
میرسانند که مقام فرشتگان آسمان را بیک نفر میدهند و
لحظه‌ای بعد بدون اینکه گفته‌های سابق خودرا در نظر بیاورند
همان شخص را مجسمه وقاحت و جانشین ابلیس میخوانند ...

«از طرف دیگر هرچه بمرکز نزدیکتر شوید از سرزمین
راستی و صداقت و ادب و انسانیت دور شده بمرکز دنائت
و خبثات و فحشاء و نادرستی نزدیک میشوید تا آنجا که بمرکز
شهر یعنی لاله‌زار میرسید و در اطراف خود جز یک عده

اشخاص شهوتران نالایق الکولی رنگ بریده و معلول و ناتوان
چیز دیگری مشاهده نمیکنید .»

-۱۲-

در همین اواخر قطعه شعری بعنوان «دانا نتواند ندهد پند» اثر
طبع بلند دانشمند محترم حسنعلی حکمت دیده شده که ابیاتی از آنرا درینجا
نقل مینمایند (۱):

خودخواهی و خودبینی و خودرانی جاهل
بر دیده بیناش یکی پرده بیفکند
ای آه از آن علم که شد با غرض آگین
ای وای از آن جهل که شد بامرض آکند
هر کس نگری فتنه خویش است و نبیند
آن فتنه که در شهر بهر گوشه فروزند
هر گز نرود کار باصلاح چو باشد
هم مصلح و هم مفسد در کار همانند
يك ارج همی بینی هم خائن و خادم
يك نرخ همی بینی هم طرفه و ترفند
پشك است فزون از شك در قیمت و مقدار
پتیاره معزتر از مردم فرمند
هر بی هنری کو ره تقلید بدانست
دانشش هنرورتر از هر که هنرمند
این کاخ نشینان ز وزیران و مدیران
در پیچ و خم کارند درمانده و دربند
باطن همه پرداخته از زیور دانش
ظاهر همه آراسته از دفتر و پروند
يك امر نیانجامد بی توصیه و امر
يك کار نمی چرخد بی بدره و بد کند
هر تازه که آید بکند لعن به پیشین
خواندش دغل کاره و دیوانه و دروند
آن کهنه زند طعن بر آن تازه که آید
دانشش سبک مایه و دون پایه و ارغند
گر نیک بینی گنه از کهنه و نو نیست
آن نیست تهی شاخه و این شاخ برومند

گر کهنه و گر نو بر دانا نکند فرق
 گر نو هنری باشد اگر کهنه خریدمند
 سوگند که گردند ز یزدان به پشیزی
 گردند به اهریمن هم عهد بسوگند
 از قید قوانین و قواعد همه آزاد
 در بند تقالید و تظاهر همه دلیند
 از درج شده ساقط چون حرف اضافات
 بر غیر زده تکیه چون واژهٔ پسوند
 طبل تهی و پر شده آواز همه جای
 بی مایه و باداعیه لافنده و پر فند
 هر دم گرهی بر گره ازین گره افزود
 هر دم غلطی بر غلط این جمع فرایند
 خلقتی ز خطاشان و جفاشان شده گریان
 وانان به عناشان و بلاشان زده لبخند
 آخر بخط این همه پرداخته تاکی
 آخر بخط این همه درساخته تاچند

-۱۳-

روزنامه «اطلاعات» یکی از دو روزنامهٔ بزرگ و کثیرالانتشار باستانخوان ما بشمار میرود. در شمارهٔ ۲۵ اسفند ۱۳۴۲ آن دربارهٔ حوادث فجیعی که در پایتخت مملکت ما در همین روزگار ما اتفاق میافتد مقاله‌ای دیده شد که چند جمله از آنرا در اینجا نقل مینمائیم هر چند نظیر همین حوادث در اغلب نقاط دنیا پیش می‌آید:

«.... این حوادث آدم را بوحشت میاندازد زیرا زندگی در يك اجتماعى که هیچ حریمی باقی نمانده باشد و انسان از هم‌نوع خودش هیچگونه ایمنی نداشته باشد حقیقهٔ وحشتناک است. وقتی آدم در خانهٔ خودش امنیت نداشت و در خانهٔ خدا هم امنیت نداشت پس کجا میتواند زندگی کند. مگر آدم چقدر میتواند همهٔ حواسش را به جیبش، به کفشش، به کلاهش بدوزد که جیبش را نبرند و یا کفشش را نبرند و کلاهش را نبرند. من وقتی میشنوم که از فلان امامزاده چراغی بسرقت رفته راستی متأثر میشوم. نه برای خاطر اینکه امامزاده بی چراغ مانده است بلکه بخاطر اینکه می‌بینم آخرین ستونهای ایمان و اخلاق هم دارد فرو میریزد....»

-۱۴-

بنقل از مجله «خواندنیها» شماره ۲۶ بهمن ۱۳۴۲ از مقاله «اگر با ایرانی هم اینطور رفتار کنید دروغ نخواهد گفت» بقلم حسن صدر:

«... آغا محمدخان قاجار صد هزار چشم از مردم کرمان کند. سرجان ملکم مینویسد کرمان شهر کوران شد، بجلادی که چشمها را تحویل میداد گفت خوشوقت باش که کم نیاوردی وگرنه چشم خودت را هم میگفتم بکنند.»

«... گناه مردم کرمان این بود که یک سال شاهزاده رشید و جوانمرد زند لطفعلی خان بر آنها حکومت کرده بود.»

«چنین مردمی در مقابل چنان بلای آسمانی و در برابر چنین ستمگر سفاک و خونخواری چگونه تملق نگویند و ریای تظاهر نکنند و بدروغ و دغل متوسل نشوند آیا از چنین ملتی انتظار صراحت و صداقت و شهامت دارید.»

«این رفتار تنها در دوره آغا محمدخان نبوده بلکه در تمام دوران تاریخ پیش و کم با او چنین رفتار کرده اند و بنابراین جز با سالها مصونیت و آزادی و حکومت حق و قانون، ملت ایران نمیتواند صراحت و صمیمیت پیدا کند...»

-۱۵-

از قضا من روسیاه تهیه کننده این مقاله نیز در کتابهای خود و بخصوص در «هزارپیشه» و «کشکول جمالی» و «صندوقچه اسرار» مقداری از آراء و عقاید بیگانگان را درباره هموطنانم آورده ام و در اینجا قسمتی از آنچه را در کتاب «راه آب نامه» از زبان قهرمان آن کتاب نوشته ام (هرچند ابتدا سزاوار و شایسته نیست که با کلام و گفتار مؤلفین و صاحبان قلم و ارباب فکر و اندیشه نامدار دریکجا بیاید) طرداً للباب نقل مینماید:

«... غصه این مردم بی شعور و بی صاحبی را میخورم که هیچ نمیفهمم چه میگویند و چه میجویند و حرف حسابشان چیست و چرا زنده اند. درین محیط حیرت انگیز با مردم سروکار پیدا کرده ام که حتی بروغن امامزاده هم بندند و از شمال تا جنوب و از مغرب تا بمشرق هر کلاهی برای برداشتن و هر جیبی برای بریدن و هر پولی برای خوردن است. در تمام دستگاههای این مملکت خواه ملی باشد و خواه دولتی هیچ چرخ و ماشینی نمیچرخد مگر آنکه روغن رشوه

بآن برسد. در بالای هر در و هر دروازه‌ای بخط جلیبی نوشته‌اند «بی‌مایه فطیر است» و کارت پیش هر کس گیر بکند تا باو مراجعه کردی فوراً دو انگشت شست و سیب‌باهش را بهم میمالد و میرساند که یعنی کشک. باسم «سبیل چرب کردن» و «خر کریم را نعل کردن» کلیدی دارند که بهر قفلی میخورد و هر دری را می‌گشاید و هر طلسمی را درهم می‌شکند و هر مشکلی را حل میکند. مظلوم‌ترین مردم کسی است که دستش ازین کلید مشکل گشا کوتاه باشد.

«هرچه بیشتر با این مردم می‌جوشم و بیشتر با آنها نشست و برخاست میکنم کمتر اخلاقتان بنستم می‌آید و کمتر از کار و بارشان سردرمی‌آورم. حرفهایشان همه سست است و سر بطلاقی وادء اهایشان جمله بی‌اساس است و پا درهوا. مردم دنیا اگر دروغی بگویند برای مقصود و منفعتی است ولی اینها محض رضای خدا دروغ می‌گویند. مردمان لایبالی بی‌بندوباری هستند که از بس گهی پشت بر زین و گهی زین به پشت داشته‌اند لاقید بار آمده‌اند و بسیاری از قیود که در عرف مردم دنیا بشرایط آدمیت و انسانیت معروفست پابست نیستند چنانکه مثلاً اگر نمک کسی را بخورند فرضاً هم که نمکدان را نشکنند لاقیل باسم «کش رفتن» بجیب که خواهند زد. باهمه قیافه جدی که بخود میدهند هیچ کار دنیا را بجد نمیگیرند مگر در سه مورد مخصوص یکی شکم یکی کیسه و یکی تنبان. وقتی پای این سه چیز بمیان آید یوسف را بکلافی و خدارا بخرمائی میفرشند. چطور میخواهی دلم بحال این مردم کچلک‌باز و دوزوکلکی مزاج نسوزد که برای حل و فصل معضلات امور و مشکلات دنیا تنها سه طریقه معتقدند که عبارتست از «سره‌بندی» و «سیاست‌عالیه ماست‌مالی» و «روش مرضیه ساخت و پاخت». این هر سه از مبتکرات فکر بدیع و از کشفیات قریحه سرشار خودشان است و درین میدان الحق که گوی سبقت را از جهان و جهانیان ربوده‌اند. بالخصوص در فن «ماست‌مالی» مهارت عجیبی پیدا کرده‌اند و بالتلیجه مصرف ماست چنان بالا رفته است که اگر همه آب دریا ماست شود باز کفاف احتیاجات راتخواهد داد. فورمول دیگری هم دارند که همچون افلاطون ودوای هر دردی است و عبارت است از دستور مجرب و مطاع «خودش درست میشود» که اعجاز میکند. از تمام اینها

گذشته دستگاه شگرفی هم دارند بنام «بوتهٔ اجمال» که بمنزلهٔ انبار بی‌ته و بن و گاوخانی جاودانی بسیار عمیقی است که هر چند قرن‌هاست که هر روز و هر ساعت خروارها کار انجام نایافته در آن ریخته‌اند هنوز تا کمر خالی است و باز برای نسل‌های فردا و پس‌فردا جای خالی دارد. این مردم تنها در يك موقع ممکن است از طریق سر بطاق کوبیدن اندکی منحرف شوند و آن هم در مورد کارهای حسب‌الامری است که آنوقت هر طور شده برای حفظ ظاهر بظاهر سازی پرداخته و بقول خودشان کار را فیصله می‌دهند.

در «کشکول جمالی» (جلد دوم، صفحهٔ ۱۰۵) می‌خوانیم:

«عدهٔ زیادی از هموطنان ما خیال می‌کنند همینقدر که اولاد داریوش و سیروس شدند دیگر نانشان تو روغن است غافل ازین که کسی را از فضل پدر حاصلی نیست و انسان باید مردکار و همت خود باشد و آدم اصیل و شریفه واقعی کسی است که بتواند باطمینان بگوید که دارای فرزند نیک سرشت و خردمند خواهد بود نه آن کسی که تنها بافتخار آباء و اجداد خود سربلندی می‌کند».

«این قتیبهٔ دینوری از علمای مشهور قرن سوم هجری (اصلاً ایرانی) دربارهٔ این‌گونه ایرانیان که به نیاکان خود می‌بالند و باصطلاح مشهور بنیهٔ لحاف کهنهٔ خود را باد می‌دهند چنین نوشته‌است (بنقل از مقالهٔ «شعوبیه» بقلم جلال همائی در مجلهٔ «مهر» منطبعه طهران):

«مثل افتخار این‌گونه مردم بتاج و تخت پادشاهان درست مثل آن کسی است که دیدند در مسابقهٔ اسب‌دوانی بسیار می‌خندند و شادی می‌کنند و بخود می‌بالد. از وی پرسیدند مگر آسیبی که در مسابقه پیش افتاد از آن تست. گفت نه‌اما لگامش از آن من است»

مسمودی مورخ معروف نیز در همین باب گوید:

«عجمها همه از نسل انوشیروان و پرویز نیستند وانگهی آن دولت از دست برفت و بدولت گذشته باییدن درست باستخوان پوسیده نازیدن است و کسی که افتخار کند باینکه من از مردم عجم هستم و انوشیروان هم عجم بوده است با کسی که بگوید من از جنس آدمی هستم و انوشیروان هم از بنی آدم بوده است برابر می‌باشد».

در «سندوقچهٔ اسرار» (چاپ طهران، ۱۳۴۲ ش، جلد اول، صفحهٔ ۷۷)

چنین آمده است :

«ما ایرانیها خیلی از خودمان راضی هستیم و اغلب بیگانگانی هم که ما را میشناسند همین صفت خودپسندی و از خودراضی بودن و خودنمائی و خودفروشی را عیب بزرگ ملی ما میدانند و بدیهی است که آنچه بیشتر موجب این صفت گردیده حال و روزگار ما در گذشته است که روزی بزرگ و توانا و صاحب و سرور در دنیا بودیم و اشخاص بزرگی از میان ما قد علم کردند و ما البته حق داریم که بوجود آنها مباحثات بورزیم (آن هم باندازهٔ معقول) و آنچه راتعلق بگذشتهٔ ما دارد دوست و عزیز بداریم و در حفظ آن بکوشیم (بشرط اینکه چیز خوب و ممدوح و پسندیده باشد)» .

پایان

«دعای خیر»

در طی این گفتار شمه‌ای از آنچه را دیگران در حق ما گفته‌اند دیدیم . حدیثی نیست که مسرت‌آمیز و مایهٔ سرافرازی ما باشد . دلسوزی و خشم و استغفار هم درمان این درد و دواى این مرض نمیگردد . باید کوشید و درصدد علاج برآمد و این خود یکی از وظایف سمینار مسائل ایران و بلکه مهمترین و مفیدترین وظیفه او خواهد بود .

داریوش شاهنشاه بزرگ ایران در دوهزار و پانصد سال پیش در سینهٔ کوههای شامخ ایرانزمین خطاب بیادشاهان آیندهٔ این مرزوبوم بر سنگ چنین نوشته است :

«تو ای کسی که میخواهی پس ازین پادشاه باشی از دروغ بهره‌یزودروغگوراکیفر بده... توای کسی که میخواهی پس ازین پادشاه باشی دوست مردی مباش که دروغگو و یا زورگوست بلکه دروغگو و زورگو را سخت کیفر بده»

امروز این خطاب مستطاب نه تنها بوالاثرین فرزند این کشور بلکه بتمام افراد ایرانی تژادی است که باین مرزوبوم علاقمندند و از دل و جان سعادت‌مندی و رستگاری آنرا خواستارند . باید هر دروغگو و زورگو و پلیدخوئی را کیفر داد و سخت کیفر داد .

قریب بهمان زمان داریوش هرودوت مورخ بسیار معروف یونانی در حق نیاکان ما چنین گفته است :

«ایرانیان مجاز نیستند از چیزی که عملش زشت و قبیح و غیرمجاز است سخن برانند و درنظر آنها هیچ چیز

شرم‌آورتر از دروغ گفتن نیست و از دروغ گذشته‌وام گرفتن هم در نزد آنها بغایت زشت و مکروه است و علتی که برای زشتی وام بیان میکنند این است که آدم مقروض گاهی مجبور میشود دروغ بگوید.»

باید از یزدان پاك درخواست نمائیم که مارا از شر وزیران دروغ که بزرگترین نشانهٔ تبهکاری و فساد است در امان بدارد و زندگانی ما را سامانی ببخشد که محتاج بوام گرفتن از خودی و بیگانه نباشیم. باید دعا کنیم که در سایهٔ اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی وسیع و عاقلانه که هم‌آهنگ باوضع دنیای آزاد و مرفه باشد روزگار ما ایرانیان رفته‌رفته چنان تغییر یافته دگرگون گردد که باز حتی دشمنان ما مانند مورخ یونانی دو هزار و چهارصد سال پیش با همین زبان و همین لحن تعظیم و تکریم در حق خودمان و در حق فرزندان و فرزندان فرزندانمان با احترام و تمجید سخن برانند و بگویند ایرانیان بدستور پیامبر بزرگ ایرانی خودشان زرتشت عمل میکنند :

«درست میاندیشند ، درست سخن میرانند ، درست رفتار میکنند».

ژنو- فروردین ۱۳۴۳ - سید محمد علی جمال زاده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی